
مجموعه آثار مولیر

دبیر مجموعه: دکتر قطب‌الدین صادقی

ژرژ داندن یا شوهر سردرگم

آزاده پیله‌وریان

سمیه توحیدی

پردهٔ اول

صحنهٔ یک

ژرژ داندن.

وای که یک زن نجیب‌زاده عجب دردسر عجیبی است و ازدواج من عجب درس عبرت‌گویایی می‌شود برای همهٔ دهاتی‌هایی که می‌خواهند خودشان را به آن بالا‌بالاها برسانند و مثل من با خانوادهٔ یک نجیب‌زاده وصلت کنند! اشرافیت خودش هیچ عیب و ایرادی ندارد و مسلماً چیز چشمگیری است؛ اما آن‌قدر حاشیه‌های ناجور دور و برش زیاد است که خیلی به صلاح نیست آدم باهاش برخورد داشته باشد. در این مورد من به قیمت تجربهٔ تلخ خودم خبره شده‌ام و می‌دانم وقتی اشراف‌زاده‌ها یکی از ما غیرخودی‌ها را به خانواده‌شان راه می‌دهند چه رویه‌ای پیش می‌گیرند.

آن‌ها برای پیوندی که با ما می‌بندند ارزشی قائل نیستند و تنها با مال و منال ماست که ازدواج می‌کنند. هر چی هم که پولدار بودم بهتر بود مثل یک روستایی خوب و درست و حسابی ازدواج می‌کردم تا زنی بگیرم که خودش را از من سر می‌داند و خوش ندارد اسم خانوادگی مرا یدک بکشد. طرف فکر می‌کند این همه هم که بالایش پول داده‌ام، باز مقام شوهری‌اش را ارزان خریده‌ام. ژرژ داندن چلمن، ژرژ داندن چلمن، شما مرتکب بزرگ‌ترین حماقت دنیا شده‌اید. حالا خانه برایم شده جهنم و هر بار که به خانه برمی‌گردم غم عالم روی سرم می‌ریزد.

صحنه دو

ژرژ داندن، لوین.

ژرژ داندن [لوین را می‌بیند که از خانه او خارج می‌شود.] نفهمیدم؟! این مسخره آمده خانه من چه غلطی بکند؟
لوین بفرما، یکی دارد نگاهم می‌کند.
ژرژ داندن مرا نمی‌شناسد.
لوین به چیزی مشکوک شده.
ژرژ داندن عجب! زورش می‌آید سلام کند.
لوین می‌ترسم برود بگوید که دیده من از آن تو آدمم بیرون.
ژرژ داندن سلام.
لوین مخلصیم.

ژرژ داندن

لوین

ژرژ داندن

لوین

ژرژ داندن

لوین

ژرژ داندن

لوین

ژرژ داندن

لوین

ژرژ داندن

لوین

ژرژ داندن

لوین

ژرژ داندن

لوین

ژرژ داندن

لوین

انگار اهل اینجا نیستید.

نخیر، فقط به خاطر دیدن جشن فردا آمده‌ام اینجا.

اِه، آهان! خواهش می‌کنم بگویید ببینم از آن تو آمده‌اید بیرون؟

هیس!

بله؟

ساکت!

چی فرمودید؟

صداش را در نیارید! به کسی نگویید دیدید من از آنجا آدمم بیرون.

چرا؟

پروردگارا! محض اِرا.

نه جدی.

یواش. می‌ترسم به حرف‌ها مان گوش کنند.

نخیر، نخیر.

موضوع این است که پیش پای شما از طرف یک آقای با خانم خانه صحبت می‌کردم، یک آقای که

می‌خواهد خود را در دل خانم جا کند. کسی نباید از این ماجرا بویی ببرد. فهمیدید؟

بله.

این هم دلیلش. مأمورم کرده‌اند مراقب باشم کسی مرا نبیند. از شما خواهش می‌کنم لا اقل نگویید مرا

دیده‌اید.

من که چنین قصدی ندارم.

خوشحالم که کارها را همان‌طور که دستور داده بودند نامحسوس انجام دادم.